

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرا باسم ربك الذي خلق...

• اقتصاد چیست؟ دو تعریف دارد

○ کلاسیک:

• علم انتخاب

• علم فرآیند تولید، توزیع و مصرف

○ تعریف جدید: علم مطالعه ی انگیزه های اجتماعی و انسانی: رفتارهای هر انسانی تابع یک

سری انگیزه هایی است

• انسانی: بر اساس انگیزه ها، انسان انتخاب می کند، رفتار می کند و...

□ برخی علوم بررسی می کنند انسان را مانند روان شناسی

• اجتماعی: بر اساس انگیزه های اجتماع: رفتار مشترک اجتماع، ..

□ برخی علوم، اجتماع را بررسی می کنند مانند جامعه شناسی

○ علوم اجتماعی انسانی بیان می کند که: حالت جمعی با حالت فردی فرق می کند و نظرات

افراد به صورت شخصی در مقایسه با جمع فرق می کند، جمع جبری انگیزه های فردی

انگیزه ی اجتماعی نمی شود. در جامعه، فرد رفتاری از خودش نشان می دهد که در تنهایی

آن رفتار را انجام نمی دهد. مثلاً یک انسان به صورت فردی یک نظری دارد ولی همان فرد

در اجتماع نظری دیگر پیدا می کند. مانند:

• ارایه ی نظرات در مورد تصمیم گیری در گروه های فکری

• ورزشگاه رفتن: موقعی که تنها هستی و وارد می شوی کاری نمی کنی، ولی وقتی داخل

ورزشگاه میشی به خاطر جو یک سری شعارها و حرف هایی می زنی !!!

• پلیس و بازجویی از دو دزد یک بانک: یکی از شیوه های بازجویی پلیس ها از دزد ها

وقتی که دزدها چند نفر هستند به این صورت است که هر کدام را در اتاق های مختلف

بازجویی می کنند و به یک نفر می گویند که رفیقت اعتراف کرده است و اگر تو هم

اعتراف کنی جرم تو کم تر خواهد شد در مجازاتت تخفیف خواهیم داد و گرنه همان مجازات را خواهی داشت. در این مثال می بینیم که اگر این دزد تنها بود هیچ وقت چنین تصمیمی نمی گرفت ولی الان که در کنار هم دستانش قرار گرفته است باعث شده که چنین تصمیمی بگیرد.

- پس می بینیم که نمی توان با شناخت رفتار تک تک اعضای یک گروه رفتار گروهی آن اعضا را پیش بینی کرد.

- یک مثال دیگر این است که اگر به طور جداگانه از افراد یک گروه بپرسند که آیا غیبت بد است و حرام است یا نه، همه جواب خواهند داد که بله حرام است و ما چنین کاری نخواهیم کرد ولی وقتی همین افراد در یک جمع صمیمی با دوستانشان قرار می گیرند شروع می کنند به غیبت کردن و مثلاً پشت سر استادشان حرف زدن. پس نمی توان با شناخت یک جزء از گروه، رفتار کل گروه را پیش بینی کرد.

- مثال تقلب کردن ۳/۲ دانشجویان

- شاخه های اقتصاد

- اقتصاد خرد

- دو ضلع دارد:

- خانوار: منظور مجموعه ای از خانوارها است، تابع تولید مشترک خیلی از خانوارها

- بنگاه: منظور مجموعه ای از بنگاه ها است، تابع تولید مشترک خیلی از بنگاه ها

- اقتصاد کلان

- سه ضلع دارد:

- کل خانوارها

- کل بنگاه ها

- دولت

- اقتصاد سیاسی

- حوزه ی اقتصادی انگیزه های اقتصادی و حوزه ی سیاسی انگیزه های سیاسی را دنبال می کند. اقتصاد سیاسی، هم انگیزه های اقتصادی و هم انگیزه های سیاسی را دنبال می کند.

- علوم اقتصادی به دنبال ثروت و تولید بیش تر است و علوم سیاسی به دنبال قدرت و اقتدار بیش تر. اقتصاد سیاسی می خواهد این دو را با هم ترکیب کند. پس امتیاز اقتصاد سیاسی این است که هر دو را دارد در نظر می گیرد نه هر کدام را به تنهایی. پس اقتصاد سیاسی حوزه ای است که هر دو حوزه ی اقتصادی و سیاسی را دنبال می کند. مسائلی که هم بعد اقتصادی و هم بعد سیاسی دارند در این حوزه بررسی می شوند.
- تفاوت اقتصاد سیاسی با اقتصاد کلان: اقتصاد سیاسی می گوید که خود دولت هم مانند بنگاه و خانوار دارای انگیزه هایی است. پس تفاوت در نوع نگاه به دولت است که اقتصاد کلان خیلی نگاه خیرخواهانه به دولت دارد ولی اقتصاد سیاسی می گوید که این گونه نیست و بعضا سیاست هایی را وضع می کند که به نفع منافع خودش باشد. مثلا دولت می خواهد بهترین سیاست را برای حزب خودش وضع کند!!
- تفاوت اقتصاد سیاسی با اقتصاد خرد: در اقتصاد سیاسی احزاب و گروه های سیاسی به دنبال انگیزه های سیاسی هستند مانند گرفتن قدرت از دولت. ولی در اقتصاد خرد وارد انگیزه های احزاب و گروه های سیاسی نمی شویم ولی در اقتصاد سیاسی می شویم.

#### ○ اقتصاد سیاسی بین الملل

- اگر اقتصاد سیاسی را در کل جهان بررسی کنی می شود اقتصاد سیاسی بین الملل.
- در اقتصاد سیاسی بین الملل این مسائل بررسی می شود
  - ☐ جایگاه کشورها و قدرت ها در نظم بین الملل
  - ☐ روند صعود و سقوط ملت ها و کشورها
  - ☐ دلایل شکل گیری قطب های سیاسی - اقتصادی
  - ☐ عوامل رشد یا عقب ماندگی ملت ها و کشورها
  - ☐ نظام های سیاسی چگونه شکل می گیرند؟
- چرا بعضی جاها دموکراسی و بعضی جاها دیکتاتوری؟
- چرا بعضی جاها نظام های مذهبی و بعضی جاها غیر مذهبی؟
- چرا بعضی جاها دموکراسی دارند ولی اقتصاد خیلی ضعیفی دارند؟
- ☐ نظام های سیاسی چگونه متحول می شوند؟
- در اقتصاد سیاسی بین الملل عواملی در دنیا که منشأ تغییر و تحول اند را می خواهیم بررسی کنیم. حالا فعلا کاری با خوب یا بد بودن این عوامل نداریم. مانند اینترنت و

موبایل. در قدم اول می خواهیم در این درس این عوامل را بررسی کنیم. در قدم بعدی به تهدید ها و فرصت های هر یک از این عوامل پرداخته می شود. مثلا اصلا کاری با خوب یا بودن دموکراسی ندارد ولی به اثراتی که دموکراسی در جامعه می گذارد می پردازد. به کارکردهایی که داشته است می پردازد.

- نکته ی دیگر این که منظور ما از دموکراسی تعریف تخصصی و علمی آن است نه تعریف روزنامه ای و سیاسی آن که مثلا می گویند در کشورهای غربی دموکراسی بیش تر از همه جا هست ولی با تعریف علمی می بینیم که یک سری رسانه هایی هستند که دارند به مردم جهت می دهند و بر مردم حکومت می کنند. پس منظور ما از دموکراسی یک کیفیت است که شاخصی دارد.

- این دانش، خیلی از نظام های سیاسی غربی را نقد می کند و به طور کامل برگرفته از نظام ارزشی غرب نیست. مثلا دموکراسی را امر مقدسی مانند غربی ها نمی داند، می گوید باید تحلیلش کرد. نگاه ارزشی ندارد. البته نه این که اصلا تحت تأثیر ارزش های غربی نباشد ولی انصاف علمی دارد.

- عوامل مؤثر در حوزه ی علوم انسانی و اجتماعی خیلی بیش تر از حوزه های علوم پایه است. حتی در علوم پایه هم کسی این ادعا را ندارد که بتواند همه ی عوامل را بررسی کند

- ادعای علوم انسانی و اجتماعی این است که به دنبال عوامل مؤثر اصلی پدیده های انسانی و اجتماعی هستند. و بقیه ی عوامل را کنار می گذارد و با آن عوامل اصلی آینده را پیش بینی می کند. یعنی سعی می کند همه ی عوامل را در نظر بگیرد ولی در تحلیل هایش عوامل مؤثر را در اولویت قرار می دهد. قانون ۸۰، ۲۰ می گوید که ۸۰٪ پدیده ها تحت تأثیر ۲۰٪ عوامل هستند. یعنی یک سری عواملی هستند که باعث اتفاق افتادن ۸۰٪ پدیده ها می شوند. مانند این که نابرابری یکی از عوامل اصلی ساقط شدن یک نظام سیاسی است و مثلا می گوید که اگر می خواهی به دنبال حفظ نظام سیاسی ات باشی باید این عامل را دقت کنی نه عوامل فرعی دیگر را. البته این طور نیست که عوامل دیگر را مد نظر قرار ندهد.

- اصلا به این دلیل این کار را می کند که ساده سازی کند. اصولا علم به دنبال ساده سازی جهان است.

- اگر اولویت بندی صورت نگیرد و عوامل اصلی مشخص نشود هیچ وقت مشکل حل نمی شود چرا که بودجه ی ما اجازه نمی دهد که روی همه ی عوامل سرمایه گذاری کنیم. بلکه باید مهم ترین و مؤثرترین عوامل را مشخص کنیم و روی آن ها سرمایه گذاری کنیم.
- حالا با آزمون کردن عوامل مؤثری که پیدا کرده است، نظریه می دهد. این نظریه باید منطبق با واقع و اجرایی باشد.

## فصل اول - بررسی تاریخی اقتصاد سیاسی بین الملل

چهارشنبه، ۱۲ فوریه ۲۰۱۴

۰۹:۱۴ ق.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- فایل powerpoint را می توانید از [این جا](#) مشاهده کنید.
  - در سه دوره بررسی می شود که در اینجا به دوره ی استعمار می پردازیم
    - سه عامل است که باعث رشد یا پیشرفت اقتصادی هستند
      - تکنولوژی
      - سرمایه فیزیکی
      - سرمایه انسانی
  - حالا ما که می گوئیم این ها عوامل پیشرفت هستند به چه کشوری می گوئیم پیشرفته؟ می گوئیم کشوری که تکنولوژی، سرمایه ی فیزیکی و سرمایه ی انسانی دارد. خب این یک دور شد. یعنی هم علت شدند و هم نتیجه (یعنی علت و نشانه یکی هستند) در واقع سؤال این باید باشد که چه چیز باعث شده که تکنولوژی رشد داشته باشد؟ چه چیز باعث شده است که سرمایه ی فیزیکی کشوری برود بالا؟ این مهم است و این علت رشد است. پس نشانه های رشد همین سه تا هستند ولی علت های رشد را در زیر بیان می کنیم.
  - عوامل بنیادین رشد اقتصادی: اگر این عوامل نباشند نمی شود پیشرفت کرد
    - جغرافیا
- منظور از عوامل جغرافیایی: کیفیت خاک، منابع طبیعی و ...

□ حالا آیا این فرضیه قوی هست یا نه؟ آیا در چند قرن اخیر این عامل یک عامل مؤثر بوده است؟

- به دنبال مثال نقض می گردیم که اگر پیدا نشد این فرضیه ثابت می شود. ژاپن مثال نقضی برای این فرضیه است که هیچ کدام از این عوامل جغرافیایی را ندارد. از آن طرف هم کشورهایی مثل کشورهای نفتی، از این نظر خیلی وضعیت خوبی دارند ولی پیشرفته نیستند. پس چون مثال های نقض زیادی پیدا شد باعث می شود که این فرضیه رد شود. البته ما نمی گوییم که جغرافیا مؤثر نیست ولی فرضیه ی قوی ای نیست و عامل اصلی به حساب نمی آید.

## • فرهنگ

- این فرضیه خیلی پیچیده است
- این فرضیه می گوید کشورهایی که فرهنگ بهتری دارند رشد بهتری داشته اند. وقتی از نظر فرهنگی کیفیت بالاتری داشته باشند پیشرفته تر خواهند بود
- فرهنگ چیست؟ مجموعه ی باورها، ارزش ها و اعتقادات. حالا ما فعلا کاری با عمل به فرهنگ و رفتارها نداریم چرا که عوامل مختلفی علاوه بر فرهنگ بر رفتارها مؤثر است. مثلا فردی که دروغ می گوید جزء فرهنگ او هست که دروغ بد است و قبول هم دارد ولی باز هم دروغ می گوید.
- فرهنگ بهتر یا کیفیت بهتر فرهنگی چیست؟ این بهتر بودن یعنی چی؟ چه فرهنگی بهتر است؟ مثلا در یک جامعه گاو یک مفهوم مقدسی است و در جامعه ای دیگر فحش حساب می شود! حالا که این طور شد پس یک سری ارزش های خاص را که مستقیم بر کارکرد افراد و جوامع اثر می گذارند، در جوامع گوناگون بررسی می کنیم. مثلا آیا فرهنگ کار یک فرهنگی است که مستقیم با کارکرد جامعه در ارتباط است. خب این مسئله را در جوامع گوناگون بررسی می کنیم. و یا مثلا فرهنگ راستگویی، پیش بینی ما این است که در جامعه ای که راستگویی بالا باشد روابط تجاری بهتر صورت می گیرد. همین راستگویی و فرهنگ کار را اگر بخواهیم بین دو کشور بررسی کنیم که کدام یک بیش تر قبول دارند خیلی کار سختی است که نتیجه بگیریم که کدام کشور پیشرفته تر است. اثرگذاری مستقیم یا غیر مستقیم این عوامل، بر اساس مطالعات تجربی مشخص می شود. حالا یا مستقیم است مانند فرهنگ کار و یا غیر مستقیم مانند

فرهنگ خانواده که بر روی فرهنگ اجتماعی اثر می گذارد و این فرهنگ اجتماعی بر اقتصاد اثر می گذارد پس شد غیر مستقیم.

□ پس مشکل ما در فرهنگ پیچیدگی کار است نه این که این فرضیه اشتباه باشد. حالا می خواهیم باز هم ارزش های مستقیم.

□ فرهنگ یک مقوله ی بلندمدت است. تغییراتش خیلی کند است (باز هم دقت کنیم که رفتارها را در نظر نمی گیریم بلکه باورها و اعتقادات را در نظر می گیریم که خیلی کند تغییر می کنند) و رصد این تغییرات هم کار آسانی نیست چرا که در لایه های پنهان افراد جامعه است. از طرفی هم ما دوره های زمانی کوتاه مدت را در پیشرفت دو کشور در نظر می گیریم در حالی که در این دوره های کوتاه مدت فرهنگ ثابت است و در نتیجه ما که می خواستیم در اقتصاد بین الملل سقوط و صعود کشورها و تغییر آن ها را در نظر بگیریم این عامل مناسب نیست.

□ فرهنگ را ما انتخاب نمی کنیم بلکه به صورت غیر مستقیم به ما می رسد. حتی اگر کسی بخواهد فرهنگ جامعه را تغییر دهد نمی تواند مانند زمان شاه. نمی تواند در کوتاه مدت تغییر ایجاد کند.

□ پس فرهنگ دو مشکل داشت:

- پیچیدگی
- ثابت بودن در کوتاه مدت

#### • نهاد ها

□ نهاد به معنای Institution نه organization یعنی قواعد و قوانین. مثلاً قانون تجارت نه سازمان تجارت

□ تعریف: دربردارنده قواعد، مقررات، قوانین مدنی و سیاست هایی است که بر انگیزه های اقتصادی و در نتیجه در انگیزه سرمایه گذاری در تکنولوژی، سرمایه انسانی و فیزیکی موثر است.

□ تفاوت این فرضیه با فرضیه ی فرهنگ

- نهادها قابل تغییرند ولی فرهنگ در کوتاه مدت ثابت است. ما می توانیم روی نهادها اثر بگذاریم و تغییرشان دهیم ولی تغییراتش یک شبه هم نیست.
- فرهنگ قابل انتخاب نیست ولی نهادها قابل انتخاب اسند.

- ما همه ی روز در چارچوب این نهادها (قوانین) داریم زندگی می کنیم. پس خیلی عنصر مهمی است چرا که در زندگی ما خیلی مؤثر است.
- در علم اقتصاد و علوم اجتماعی خیلی نقش پر رنگی دارند.
- نارس اولین کسی بود که در حوزه ی نهادها کار کرد و آن را مدون کرد و مکتب نهادگرایی را در اقتصاد به وجود آورد. به همین خاطر هم جایزه ی نوبل گرفت.
- فرضیه ی مطرح ما این فرضیه ی شد. یعنی کشورهایی که قوانین و مقررات بهتری وضع کرده اند رشد بیش تری دارند و پیشرفته تر هستند.
- اثبات این فرضیه به وسیله ی مشاهدات تجربی

• شبه جزیره ی کره

- این کشور دارای اعتقادات و مذهب و ... مشترکی بوده است ولی از ۱۹۷۰ به بعد جدا می شوند و سیستم های قانونی مختلفی بر آن ها اجرا می شود

• کره جنوبی: حاکمیت فردی

- کره شمالی: ایجاد یک نظامی مبتنی بر مالکیت جمعی (دولت) به

گونه ای که فرد مالک هیچ چیزی نیست

- سال ۲۰۰۰: تفاوت فاحش

- فرهنگ که عامل مؤثری در این تفاوت نبود چرا که یک فرهنگ داشتند و بعد از ۳۰ سال هم فرهنگشان و رفتارشان تغییر نکرد. جغرافیا هم که یکسان بود حتی شمالی هم بهتر بود تا حدی.

- چین هم مالکیت خصوصی را پذیرفت که توانست پیشرفت کند. پس نهادها در چین هم مؤثر بوده است.

- پس دیدیم که در کره ی جنوبی تغییر در نهادها باعث پیشرفت شد.
- مشکل این مثال: ما عامل خارجی را در انی مثال در نظر نگرفتیم و آن حمایت به شدت آمریکا از کره ی جنوبی که بسیار اثر داشت. حمایت شوروی از کره ی شمالی خیلی ضعیف بود.

• کیفیت زندگی

• مصرف برق در شب



- وقتی بنگاه های اقتصادی، مراکز تجاری، نیروگاه ها و در کل پیشرفت بیش تری داشته باشند در شب هم بیش تر مصرف برق دارند.
- کره ی شمالی فقط پایتختش روشن بود ولی کره ی جنوبی تقریبا به طور کامل روشن بود.
- پس با این مثال نتوانستیم منطق نهادها را اثبات کنیم به دلیل این که عامل خارجی را در نظر نگرفتیم
- تجربه ی مستعمراتی
  - یک جریان بزرگ تاریخ است که از یک زمانی شروع و به زمانی پایان یافت.
  - در این دوره ی زمانی یک سری تغییراتی در بین املل رخ داد.
  - در دوره ی استعمار، شرایط اقتصاد سیاسی کشورهای مستعمره متأثر از کشورهای استعمارگر می شود. منابع طبیعی و نیروی انسانی شان استعمار می شود. مشابه تاریخی از این قضیه در کل تاریخ مکتوب بشر نداریم. در این دوره تغییرات جدید در فضای اقتصادی سیاسی و کم کم فرهنگی کشورهای مستعمره تغییر کرد. حدود ۵۰۰ سال
  - مطالعاتی روی این که چگونه استعمار گران قوانین کشورهای متعمره را تغییر دارند. مثال مشابه تاریخی به جهت اثراتی که داشت هاست ندارد. حتی در برده داری
    - تفاوت برده ها با غلام و کنیز: غلام و کنیز حقوقی داشته اند:
      - مالکیت
      - ازدواج
      - حق زندگی خودش = کسی حق نداشته آن ها را بکشد.
    - ۱۸۰۰۰۰۰۰ برده ی زنده ی مرد از آفریقا به اروپا منتقل شده است. خود انگلیسی ها ثبت کرده اند. که البته قطعا بیش تر از این ها بوده است. خودشان می گویند به همین تعداد در فرآیندانتقال مرده اند.

زن و بچه هم وقتی مرد نداشته باشند و دیگر غذایی نداشته باشند خیلی هایشان مرده اند.

- پس اثر کیفیت نهادها بر تغییرات در کشورها را می خواهیم بررسی کنیم. استعمارگران به دلیل تخریب نهادی و وضع قوانین بد باعث شدند اثر استعمار ماندگار شود. برای نشان دادن این اثر باید شاخص سازی کنیم. یکی از مهم ترین نهادها نهاد حقوق مالکیت است. اگر این نهاد نباشد کسی انگیزه ای برای تولید ندارد. اگر کسی بداند که به راحتی کتابش کپی می شود دیگر کتاب نمی نویسد. پس این قانون نباشد یعنی دیگه هیچی! و با دزدی کردن دارد امورات می گذرد. یک نهاد بنیادین است. در اسلام هم بسیار جدی گرفته شده است. پس شاخص؟؟؟ شد میزان ضمانت و رعایت حقوق مالکیت. این شد مهم ترین نهاد ما.

- چه چیز باعث شده که یک سری از کشورهای مستعمره خوب پیشرفت کنند مانند آمریکا و یک سری خیلی بد شده باشند مانند آفریقا که هنوز هم درگیر هستند. علت این بوده است که اروپایی ها جاهایی که خودشان ساکن شده اند آن جاها خیلی خوب پیشرفت کرده است مانند استرالیا آمریکا و جاهایی که ساکن نشده اند به شدت تخریب کرده اند. و این یک مسئله ی طبیعی هم هست که جایی که می خواهی بمانی خوب می سازی اش. در آن جا که نمی خواهد بماند هدفش صرفا استفاده از منابع بوده است. جاهایی که ساکن نشده اند نرخ مرگ و میر بالا بوده است. ما از روی این نرخ می فهمیم که کجاها ساکن شده اند یا ساکن نشده اند و این نرخ هم ثبت شده است. پس این شد شاخص ما که کیفیت عملکرد اروپایی ها را نشان می دهد. تعداد مرگ و میر تقسیم بر تعداد مهاجران می شود شاخص ما.

- نرخ مرگ و میر میزان سکونت را نشان می دهد و حجم سکونت نشان می دهد که چه نهادهایی وضع کرده اند. جایی که خودشان

ساکن شده اند حقوق خوبی وضع کرده اند تا حقوق خودشان حفظ شود. که این نهادها هنوز هم ماندگار هستند. مانند قانون تجارت ما که مربوط به سال ۱۳۱۱ است!!!!!! جاهایی که نهادهای بدی وضع شد باعث شده که عملکرد بدی در اقتصاد به وجود بیاید و برعکس. این شد خلاصه ی فرضیه.

- بر اساس نرخ مرگ و میر، میزان سکونت را نشان می دهد.
- نرخ مرگ و میر بالا باشد میزان سکونت کم است
- نرخ مرگ و میر پایین باشد میزان سکونت زیاد است
- حجم سکونت نشان دهنده ی وضع کردن نهادها (که مهم ترینش حق مالکیت است) است.
- هرچه سکونت بالاتر باشد نهادها و حق مالکیت بیشتر است
- هرچه سکونت پایین تر باشد نهادها و حق مالکیت کمتر است
- وضع کردن نهادها عملکرد و رشد اقتصادی بهتر:
- اگر نهادهایی خوب باشند و بیشتر باشند در حال حاضر هم رشد اقتصادی و عملکرد بهتری دارند.
- اگر حقوق مالکیت نباشد و کم باشد باعث می شود که رشد اقتصادی کم باشد
- این دوره از این جهت اهمیت دارد که ترتیبات اقتصادی ای که امروز بر جهان حاکم است از این دوره نشأت گرفته است. ما می خواهیم به گونه ای مدیریت کنیم که بهترین مسیر را برای آینده طراحی کنیم. اما دیگران هم طراحی هایی داشته اند. آن ها زودتر از ما طراحی کرده اند. پس باید بدانیم که آن طراحی ها و روندشان چگونه بوده است و ما از چه مسیری باید این کار را انجام دهیم. پس این دوران تاریخی استعمار خیلی مهم است.
- این دوره با دوره ی حمله ی مغول تفاوت دارد:
- دوره ی مغول ماندگار نبود. تمدن - مثلا تمدن ایرانی - بعدا دوباره خودش را احیا کرد. یعنی نتوانستند اثر ماندگار تمدنی بگذارند. در

این دوره، کشورهای سلطه گر آثار ماندگار گذاشتند که هنوز هم وجود دارد.

- دوره ی استعمار وسعت فرا قاره ای دارد.
- گفتیم مهاجرین اروپایی در ابتدا به دلیل برتری نظامی و تهاجمی که داشتند توانستند ملت هایی که متمدن بودند ولی دچار ضعف هایی شده بودند تحت سلطه ی خود قرار دهند. به تدریج این تصرفات که بیش تر می شد قدرت این ها هم بیش تر می شد و تهاجمات بیش تری انجام می دادند و این روند برای مدت طولانی ادامه پیدا کرد. نقطه ی شروع استعمار به وسیله ی پرتغالی ها در ۱۴۹۲ می باشد. آخرین شان انگلیس است ولی از همه بیش تر استعمار کرد و حتی مستعمرات دیگران را هم تحت سلطه ی خود قرار داد.
- حالا چرا انگلیس دیرتر وارد شد؟ به دلیل درگیری های داخلی.
- شاخصی استفاده کردیم که جهت حرکت اروپایی ها را به ما نشان می دهد. اروپایی ها جاهایی که خوش آب و هوا بوده است را گرفته اند و سکونت کردند. حتی بومی ها را هم از بین بردند. مانند استرالیایی ها که همگی سرخ پوست هستند. در یک سری جاهایی که رفتند مرگ و میرشان بالا بود و در نتیجه سکونت نکردند و صرفا منابع آن جا را غارت کردند و بردند به جاهایی که ساکن شدند. پس دو گونه رفتار کردن در کشور های که فتح کردند. جاهایی که ساکن شدند نهادهایی خوبی را برای خودشان وضع کردند چون مجبور بودند که حقوق خودشان را رعایت کنند. یعنی مثلا اگر برده فرار کرد قانون وضع کرده بوند که باید برگردانند به صاحبش و یا کسی حق ندارد برده ی دیگری را تصاحب کند. مهم ترین نهاد در اقتصاد حقوق مالکیت است. اگر نباشد فعالیت های اقتصادی معنا ندارد. جایی که می خواستند غارت کنند تا توانستند نهادهای ضد حقوق مالکیت وضع کردند چون هدف این بود که همه چیز را غارت و تخریب کنند نه بسازند. مثلا برده ها و سیاه پوستان حق ازدواج ندارند تا جلوی رشد جمعیتشان گرفته شود. همین طور منبع تحصیل سیاه پوستان. در همین

قرن ۲۰ در آفریقای جنوبی اقلیت ۱۷٪ سفید پوست حاکم بر سیاه پوستان بودند. یعنی این قوانین خیلی هم دور نیستند. ایستگاه های اتوبوس سفید پوست از سیاه پوست جدا بود. همین طور رستوران هایشان. یعنی یاین که ازصلا برای اسياه پوستان ايستگاه و رستوران نداشتند. منع حق ازدواج سياه پوست با سفيد پوست. بدترين امكانات براي سياه پوستان و بهترين براي سفيد پوستان. حق رأي نداشتند.

- نمودار نرخ مرگ و مير و سطح رفاه امروز.

- هر چه نرخ مرگ و مير بيشتر، سکونت کم تر و غارت بيش تر و نهادهاي تخریبی بيشتر که تا امروز ادامه پیدا کرده اند و در نتیجه عملکرد اقتصادی به شدت بدی دارند. همین چرخه برعکس برای کشورهایی که ساکن شده اند.

- نمودار نرخ مرگ و مير و کیفیت نهادها

- محور عمودی: کیفیت حقوق مالکیت در بازه ی ؟؟؟؟ می خواهیم اثر مستقیم استعمارگران روی نهادها را بررسی کنیم. نرخ مرگ و مير کم تر کیفیت نهادها بيش تر و در نمودار قبلی دیدیم که نرخ مرگ و مير کم تر رفاه بيش تر در نتیجه رابطه پیدا شد بین عملکرد اقتصادی رفاه با کیفیت نهادها

- نرخ مرگ و مير کم تر = « سکونت بيش تر » = نهادهاي بهتر = تا امروز ادامه پیدا کرده = « باعث شده که عملکرد اقتصادی بهتری برای الان داشته باشند.

- از آن طرف نهاد های بد هم در کشورهایی که ساکن نشدند ادامه پیدا کرده اند و باعث شده اند که الان هم عملکرد اقتصادی را خراب کنند.

- از این شاخص ها باید بتوانیم باز هم پیدا کنیم تا روندها را به دست آوریم.

- از ابتدای تاریخ مکتوب (۵۰۰۰ سال پیش) تا قرن ۱۵ ملت هایی بوده اند که همیشه در آن منطقه آباد بوده اند و یا همیشه یک امپراطوری حاکم

بوده است. یعنی یک جریان ثابت تمدنی در این مناطق حاکم بوده است. مانند ایران ، مصر، هند، شمال آفریقا.

- یک جاهایی بوده اند که از اول تاریخ مکتوب تا قرن ۱۵ تمدنی وجود نداشته است مانند: اروپای غربی. قبایل بوده اند. جنگل نشین. شهر اصلا نداشته اند. در آمریکای شمالی هم خیلی خبری نبوده است. آن چیزی که سرخ پوستان داشته اند خیلی چیز خاصی نبوده است. تمدنی نداشته اند. در آمریکای جنوبی بوده است.

- حالا عجیب این است که از قرن ۱۵ به بعد این نسبت برعکس می شود. آن هایی که تمدن داشته اند ضعیف یا نابود شده اند و آن هایی که نداشته اند تمدنی قوی پیدا می کنند.

- چرا این واژگونی ثروت رخ داده است و چگونه؟

- حالا این که در مورد رفاه مردمان گذشته صحبت می کنیم اصلا معیار رفاه برای مردمان قرن های گذشته چیست؟ قبلا که GDP نبوده است. شاخص هایی می خواهیم که نشان دهد کلیت جامعه نسبت به جوامع دیگر سطح خوبی داشته است. صرف یک سری آثار باستانی کافی نیست که فلان کشور متمدن بوده است. باید شاخص هایی پیدا کنیم که با استفاده از آن ها ۵ قرن پیش را رصد کنیم.

- یکی از شاخص های خوب، نرخ شهرنشینی است. گفتند سطح تمدنی یا رفاه مردم در طول تاریخ را با میزان شهرنشینی شان مقایسه کنیم. جاهایی که شهرنشینی بوده است امنیت حاکم بوده ، غذای خوب بوده است و ... . جالب است که این نرخ شهرنشینی الان هم جواب می دهد. کسانی که شهرنشینی بیش تری دارند درآمد سرانه ی بیش تری دارند. این شاخص را امروز هم به جای GDP می توان استفاده کرد. می خواهیم بگوییم که دو شاخص شهرنشینی و درآمد سرانه (GDP) یک حرف می زنند. و هر دو با سطح رفاه رابطه ی مستقیم دارند.

- ما در زمان شاه عباس یکی از ۵ قدرت برتر دنیا بوده ایم. برای مثال شهر اصفهان در زمان شاه عباس ۱۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است ولی لندن

که پایتخت بریتانیا که آن هم یکی از ۵ قدرت برتر بودن است ۲۵۰۰۰ جمعیت داشته است. یعنی آمار هم با آن داستان منطبق است.

- اولین آمار برای نرخ شهرنشینی: سال ۱۰۰۰
- نمودار مقایسه‌ی رفاه در سال ۱۰۰۰ و ۱۵۰۰ برای کشورهای غیر مستعمره

- افقی: نرخ شهرنشینی در سال ۱۰۰۰
- عمودی: نرخ شهرنشینی در سال ۱۵۰۰
- کشورهایی که در سال ۱۰۰۰ نرخ شهرنشینی بالاتری داشته‌اند در سال ۱۵۰۰ هم نرخ شهرنشینی بالاتری داشته‌اند و برعکس. یعنی همان چیزی که گفتیم از اول تاریخ تا قرن ۱۵ آن‌هایی که متمدن بوده‌اند متمدن مانده‌اند.

- ۲ گروه کشور: مستعمره می‌شوند و مستعمره نمی‌شوند.
- نمودار مقایسه رفاه در سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۹۹۵ (واژگونی ثروت)
- کشورهایی که قبلاً نرخ شهرنشینی بالایی داشتند الان به شدت نزول کرده‌اند.
- جاهایی که اروپایی‌ها غارت نکرده‌اند مانند کشورهای آفریقایی الان در ۱۹۹۵ نرخ شهرنشینی کم‌تری دارند.

- گفتیم که واژگونی ثروت از یک مسیری اتفاق افتاده است. و آن مسیر نهادها است چرا که الان که دیگر مستعمراتی نیست ولی آن نهادها هنوز هستند.

- جاهایی که نرخ شهرنشینی بالایی داشته‌اند الان نهادهای بدی دارند و برعکس. یعنی از مسیر نهاد، رفاه آن مستعمرات را خراب کرده است. طبق نمودار آن‌هایی که نرخ شهرنشینی بالایی داشته‌اند الان حقوق مالکیت بدی دارند.

- قانون ثبت مالکیت زمین ما مربوط به همان زمان است به همین دلیل الان خیلی از دعوای مربوط به زمین است. یا مربوط به دعوای اقتصادی است و این که چقدر طول می‌کشد که

- نمودار نرخ شهرنشینی مستعمرات اروپایی طی زمان

- جمع بندی اولیه

- نمودار ص ۴۷

- نمودار ص ۴۸

- نمودار ص ۴۹

- آمریکا دارد رشد می کند به طوری که فاصله اش با دیگر کشورها

خیلی زیاد می شود. کانادا هم دارد می رود بالا ولی با آمریکا هنوز

فاصله دارد.. کشورهایی که در آن ها استعمارگان ساکن نشده اند .

این کشورها اصلا رشد نکرده اند.

- جنگ جهانی دوم برای کشورهای مستعمره خوب بود چون

استعمارگران به شدت با هم درگیر شدند.

- آلمان سهم می خواهد ولی بهش نمی دهند در نتیجه می جنگند.

آلمان مستعمرات را می خواسته است. دعوای جنگ جهانی سر

اروپا نبوده است بلکه سر مستعمرات بوده است. ۶۰ میلیون نفر در

جنگ جهانی در ۴ سال کشته شدند. باعث شد که قدرت های

استعماری خیلی ضعیف شوند. کارخانجات نظامی از بین رفت.

بعد از جنگ جهانی می بینیم که مستعمرات انلیگسی خیلی کم شده

است انگلیسی که خیلی مستعمره داشت. آمریکا تقریبا از تحت

سلطه بیرون آمده است. کم کم استعمار مستقیم تمام شد. بعد از

جنگ جهانی دوم کشورهای مستعمره مستقل شدند.

- جلسه ی چهارم

- چرا این تمدن سقوط کرد؟

- نهادها و قوانین انگیزه دارند که از خودشان دفاع کنند. در واقع این حامیان هستند که دارند از آن

قانون حمایت می کنند و اگر کسی بخواهد آن قانون را تغییر دهد دلایل مختلفی می آورند که نباید

قانون تغییر کند حتی دلیل علمی.

- مثال دوران موسوی که تفکر چپ اقتصادی خیلی حاکم بود که تفکراتی مثل قبیح بودن ثروت

و ثروتمند و حمایت شدید از کارگر را دارد. این تفکر روی تصویب قانون کار اثر داشت.



□ مطالعه ی چند صفحه ی اول قانون کار

□ برای مثال، شرایط اخراج کارگر به وسیله ی کارفرما - یعنی اختیاراتی را به کارفرما می

دهد که بتواند کارگر را در صورت بروز شرایطی اخراج کند - این گونه تعریف شده

است:

- فوت کارگر!
- از کار افتادگی کارگر!
- ارتکاب اعمال جنایی با تأیید دادگاه و شورای کارگری: مثلاً به کسی ضربه زده است یا کسی را کشته. حتی اگر دادگاه هم تأیید کند باز باید شورای کارگری هم تأیید کند!!

• بعد از تصویب این قانون دیگر کارفرمایی جرأت نکرد کسی را استخدام کند. ۷۰٪ نیروی کار کشور قراردادی هستند. یعنی ۷۰٪ نیروی کار کشور امنیت شغلی ندارند. و این یعنی برعکس آن چیزی که می خواستند که از کارگر حمایت کنند. این قانون و چند قانون دیگر سبب شده است که دیگر کسی جرأت سرمایه گذاری و کار تولیدی در کشور نداشته باشد.

• کسانی هم که با این قانون مخالف هستند نمی توانند آن را اصلاح کنند چرا که مانند آن ذی نفعان تشکل ندارند. اگر بتوان آن مقاومت ذی نفعان را بشکنند می توانند قانون را تغییر دهند.

• می خواهیم اثر ماندگار نهادها در اقتصاد را ببینیم.

• جایی که نهادهای خوب وضع کرده اند انحراف معیار نرخ رشد هم کم تر بوده است. [چون اقتصادشان اقتصاد ثابتی بوده است]

• گفتیم که دوران قبل از استعمار یک روند طبیعی در حال اتفاق بوده است ولی بعد از استعمار یک واژگونی بزرگ مشاهده می کنیم

□ کشورهای متمدن به کشورهای فقیر تبدیل شدند

□ کشورهایی که تمدن نداشتند به کشورهای متمدن تبدیل شده اند

• نکته ی مهم که ما به دنبال آن هستیم:

□ **اولاً چرا چنین واژگونی اتفاق افتاده است**

□ **ثانیاً چرا قابل تغییر نیست؟**

- فرضیه ی ما این است که استعمار گران با وضع کردن نهادهایی در این کشورها باعث شده اند که این تغییرات اتفاق افتاده است و قابل تغییر هم نیست. دو نوع نهاد وضع کردند:

- نهادهای خوب: مانند کشورهای آمریکا و استرالیا
- در این کشورها نرخ مرگ و میر اروپایی ها پایین بوده است و در آنجا ساکن شدند و اکثریت جمعیت را استعمارگران ساکن شدند و در آنجا نهادهای خوب که مهم ترینشان حقوق مالکیت است وضع کردند و تا امروز هم ادامه پیدا کرده است و رفاه اقتصادی بالایی دارند

- نهادهای بد: مانند هند و کشورهای آفریقایی
- در این کشورها نرخ مرگ و میر استعمارگران بالا بوده است و در آنجا ساکن نشدند و به دنبال غارت منابع بودند و نهادهای بد وضع کردند و تا امروز هم آمده است و رفاه اقتصادی پایین آمده است.
- در کشورهایی که به عنوان جهان سوم شناخته می شوند نهادهایی وضع شده است که اثرش تا امروز هم ادامه دارد
- مانند قانون کار:

□ زمانی که این قانون تصویب می شد قوه ی حاکمه ما چپ رادیکال بود و و قانونی که وضع می کرد به نفع کارمند بود و سرمایه گذاری را مذموم می شمرد.

□ اثرات این قانون

- با وضع این قانون باعث شد که هیچ کس جرئت نکند که کارگری را استخدام کند.

- دلیل قابل تغییر نبودن نهادها: قانون بد، بد است ولی چون ذینفعانی وجود دارد نمی گذارند که تغییر کند (این بحث در اقتصاد سیاسی مطرح می شود)

- دیگر کسی انگیزه ی کار اقتصادی و سرمایه گذاری ندارد بلکه به دنبال دلال بازی است

- تحلیل نمودارها

- نمودار نرخ رشد اقتصادی و نرخ مرگ و میر اروپاییان ( اقتصاد هایی که ثبات دارند انحراف از معیار نرخ رشدشان کم است. مثلا اقتصاد ما که وابسته به نفت است انحراف معیارش بالا است)

- جاهایی که نرخ مرگ و میر استعمارگران کم بوده است انحراف از معیار رشدشان هم کم بوده است. در ثبات رشد هم تغییر ایجاد کرده است دوران استعمار
  - نمودار نرخ میانگین رشد سالانه درآمد سرانه با نرخ مرگ و میر
- جایی که نرخ مرگ و میر پایین بوده است میانگین رشد بالا بوده است. حتی در شاخص های ریز اقتصادی هم این دوران استعمار اثر گذاشته است
  - مقایسه بدترین رکود اقتصادی
- کشورهایی که نرخ مرگ و میر کمتر بوده است بدترین رکودشان کم است. (در مدیریت رکود و بحران قوی تر هستند برعکس کشورهای دیگر که استعمارگران غارت کردند)
  - جمع بندی و نتیجه گیری
  - در دیدگاه کلاسیک سه چیز عامل پیشرفت بود: سرمایه فیزیکی و انسانی و تکنولوژی ( که دور بود)
  - رفتیم سراع عوامل غیر مستقیم مانند فرهنگ، جغرافیا و نهاد(گفتیم فقط نهاد می تواند مورد بررسی قرار گیرد)
  - نهادها قابل تغییر بود و در یک دوره ی زمانی مشخص قابل تغییر بود
- تجربه ی کره را به عنوان نهاد ها مطرح کردیم که گفتیم نقص دارد چون عامل خارجی را ندیده است
- دوره ی استعمار را در نظر گرفتیم. و توضیحاتی که مطرح شد.

## فصل دوم: فرآیند شکل گیری تعادل های سیاسی - اقتصادی

چهارشنبه، ۲۶ فوریه ۲۰۱۴

۰۷:۲۸ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- فرآیند شکل گیری تعادل های سیاسی - اقتصادی

○ مقدمه

- در این بخش تغییرات داخلی را در نظر می گیریم و عامل خارجی برون را ثابت می گیریم
- بازه زمانی تغییرات داخلی هم کوتاه مدت است.
- گفتیم نهادها ذینفع هایی را ایجاد می کند که در مقابل تغییر می ایستند. این ذینفع ها شکل ایجاد می کنند و مقابله می کنند و نمی گذارند منافعشان به خطر بیفتد.
- مثلاً با صهیونیست درگیر هستیم که جمعیت آن ها ۶ میلیون هستند. عددی نیستند ولی چون متشکل هستند جهان را تحت تاثیر قرار می دهند.

○ سوال مهم اقتصاد سیاسی: عمل جمعی چگونه شکل می گیرد؟

- ما یک کیفیت نظام سیاسی مد نظر ما هست که احاد افراد بتوانند در آن مشارکت کنند که در علوم سیاسی به آن می گویند دموکراسی. البته دموکراسی علمی!! (نظامی که مردم به صورت برابر در تصمیمات سیاسی مشارکت داشته باشند).

□ نهاد نامطلوب

- مثلاً در قاره ی آمریکا فقط مردان سفید پوستان حق رای داشتند آن هم از سال ۱۸۲۰ از زمانی که اروپایی های مهاجر علیه نظام سلطنتی بریتانیا شوریدند. بعد که جدا شدند گفتند پادشاهی نمی خواهند و رای گذاشتند آن هم برای خودشان نه سیاه پوستان.
- سفید پوست های آمریکای جنوبی هم انتخابات می خواستند و شکل دادند ولی باز هم فساد ایجاد کردند.
- بعد در سال های بعد کشورهای آرژانتین (۱۹۱۲) و پاراگوئه (۱۹۹۰) حق رای به سفید پوستان داده شده است..
- مثلاً در بریتانیا و سوئد آرام آرام نظام انتخاباتی شکل گرفت ولی فرانسه خیلی درگیری گسترده بوده است و آمریکای لاتین نیز خیلی ناپایدار بوده است.

□ چرا یک جایی این فرایند مردم زود شکل گرفته و چرا در بعضی جاها دیر شکل گرفته است؟

- در آمریکای شمالی زود به دست آمد و با هزینه ی کم ولی در آمریکای جنوبی دیر به دست آمد و با هزینه ی بالا (سوال اصلی این بخش این است).

□ چه عواملی باعث شده است که پادشاهی رضایت دهد به شکل گیری حکومت های

مردمی؟

• روش تحلیل:

□ با رویکرد اقتصادی و سیاسی به دنبال تحلیل هستیم (چگونگی شکل گیری نظام

انتخاباتی در آمریکا ۱۸۲۰)

• اقتصادی: تعارض منافع بین سفید پوستان مهاجر با نظام سلطنتی بریتانیا می

بینیم (سفید پوست)

• سیاسی: تمام گروه های سیاسی را در نظر می گیریم

□ نقش نهادها در شکل گیری تعادل های سیاسی را نیز در نظر می گیریم.

• بررسی تحلیل وضعیت اقتصادی - سیاسی کشورها

○ مقدمه

• دو گروه در این کشور وجود دارند (چون عامل خارجی را در نظر نمی گیریم)

□ طبقه ی اشراف: کلیه قدرت مشارکت را در دست داشتند

□ مردم عادی: هیچ گونه سهمی در مشارکت تصمیمات ندارند

• تضاد چگونه شکل می گیرد:

• خواست مردم این بود که همه مشارکت یکسان داشته باشند یعنی همه

یک رای داشته باشند. در مقابل این خواسته، گروه حاکم به دنبال

سرکوب مردم بودند.

• به دنبال این هستیم که در داخل کشورها فرآیند تعادل سیاسی اقتصادی را در نظر بگیریم

بعد بیاییم با رویکرد بین المللی مقایسه کنیم و بعد به یک جمع بندی جامع برسیم:

□ ما فعلا روی نظام های سیاسی ارزش گذاری نمی کنیم ما به دنبال کارکردهای نظام

سیاسی در جامعه هستیم!!

□ منظور از دموکراسی اصطلاح علمی است و کیفیت آن است.

□ مانند بخش قبل به دنبال ساده سازی هستیم

• روند ها توسعه سیاسی

○ چهارگونه کشور داریم که به طور مفصل بررسی می کنیم.

- **گذار پایدار:** کشورهایی که به صورت پایدار و باثبات مردم توانستند حق و حقوقشان را از نظام دیکتاتوری بگیرند مانند **بریتانیا**
- **گذار ناپایدار:** رفتند مردم قدرت را بگیرند ولی سرکوب شدند (پیروزی های موقت) مانند **آرژانتین**
- **حکومت پایدار غیر دموکراتیک غیر سرکوب گر.** مردم دیکتاتوری را دوست دارند مانند **سنگاپور، قطر**
- **حکومت پایدار غیر دموکراتیک سرکوب گر:** **آفریقای جنوبی**

## بررسی بریتانیا (گذار پایدار و منظم از حکومت غیر دموکراتیک به دموکراسی)

چهارشنبه، ۱۶ آوریل ۲۰۱۴

۰۵:۳۱ ب.ظ

- دو مجلس دارد:
  - مجلس اعیان: مجلسی که مال اشراف است و اعضایش لردها هستند.
  - اعیان: منصوب شاه بودند
  - اعیان معنوی (مذهبی): کشیش ها
  - اعیان غیر مذهبی: لردهای زمین دارهای عادی
  - مجلس عوام: در ابتدا مجلس عوام نداشته است.
  - از قرن ۱۹ شکل گرفته است که ۶۵۰ نماینده دارد. به شدت تحت نفوذ اعیان بوده است.
  - و رای گیری هم تحت تاثیر اعیان بوده است و رای گیری آشکار بوده است.
- جنگ داخلی در بریتانیا
  - جنگ بین اعیان و پادشاه
  - از سال ۱۶۴۲ تا ۱۶۵۱ جنگ بین خود شاه و لرد ها بوده است (در ابتدا). این درگیری ها تبدیل به جنگ داخلی می شود و در سال ۱۶۸۸ مخالفان پادشاه پیروز می شوند. و در نتیجه یک سری اختیارات پادشاه آمد در اختیار مجلس اعیان.
  - کرامول، رهبر معروف این انقلاب بریتانیا است که در بریتانیا حکومت جمهوری اعلام می کند. خود این شخص مستبد می شود و بعد نظام پادشاهی احیا می شود. اما اختیارات پادشاه محدود می شود.

- در این هنگام حکومت سلطنتی مشروطه شکل می گیرد.
- در این هنگام که ثبات شکل می گیرد انگلستان وارد استعمار می شود. سال ۱۶۸۸
  - رشد اقتصادی با ثبات بریتانیا زمانی است که نظام سیاسی با ثبات می شود.
  - مردم در این دوره مدعی می شوند و اعتراض می کنند و باعث می شود که یک حدی از رای به مردم بدهند (مردم عادی حق رای برای مجلس اعیان نداشتند)
  - بعد مجلس عوام را شکل می دهند ولی برخی از مردم حق رای دارند.
  - مجلس عوام مدافع توده ی عوام و مجلس خواص به دنبال دفاع از منافع اعیان بود.
  - مجلس عوام به دنبال این بود که توده ی مردم بتوانند حضور بیش تری در ساختار سیاسی داشته باشند
  - یک قانونی تصویب شد که حق رأی ویژه از زمین داران گرفته شود. می خواستند تعداد کرسی ها را جوری توزیع کنند که بین همه به طور عادلانه تقسیم شود چرا که قبلا بیش تر زمین داران کرسی دار بودن. ولی در مجلس اعیان به راحتی رد شد. ولی شورش های گسترده به وجود آمد. به مجلس اعیان فشار آوردند تا بپذیرند و در نهایت تصویب شد البته با اصلاحاتی. این اصلاحات را هم مجلس عوام پذیرفتند. نتیجه ی این اصلاحات:
    - افزایش تعداد مردان دارای حق رأی
    - معیار انتخابشان هم سطح ثروت بود: کسانی که بالاتر از ۱۰ پوند درآمد داشتند می توانستند رأی بدهند.
- وقوع چند حادثه که منجر به ایجاد دموکراسی در انگلستان شد:
  - جنگ انگلیس با فرانسه: پادشاه وقتی دچار شکست هایی می شد رو به اعیان می کرد تا از او حمایت مالی کنند. اعیان هم در عوض اختیاراتی را از پادشاه گرفتند مثلا ایجاد مجلس مشورتی که اعیان حق مشورت به پادشاه را پیدا کردند. این شروع فرایند شکل گیری پارلمان در انگلستان است.
  - وقوع انقلاب صنعتی: اوایل قرن ۱۹ و با وقوع انقلاب صنعتی و گسترش کارخانجات، مهاجرت از روستاها به شهرها زیاد شد و کم کم یک سری مجموعه های انسانی تشکیل شد و در نتیجه توانستند یک جمع متشکلی را ایجاد کنند و یک سری اعتراض هایی را علیه ظلم و سیستم اشراف به راه بیندازند.
  - شورش کارگران کارخانجات نساجی: حدود ۵ سال طول کشید

- شورش آب گرم
- قتل عام پیتربورو: جمعیت زیادی از مردم در این میدان جمع می شوند و به خاطر درگیری با نیروهای نظامی تعداد زیادی از مردم کشته می شوند.
- شورش سوینگ =» به وسیله ی کارگران مزارع کشاورزی انجام شد.
- یعنی انگلستان سه دهه در شور و جنگ داخلی بوده است.
- انقلاب فرانسه

- اکثر این شورشها در نیمه ی اول قرن ۱۹ میلادی بود. انقلاب برزگی به نام انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه باعث شد که یک موجی در اروپا ایجاد کند و در نتیجه یکی از دلیل شورش های انگلستان هم، انقلاب فرانسه بود. این شورشها باعث شد که یک قانونی به نام قانون ۱۷۸۲ تصویب شود. این قانون یک سری اصلاحاتی را که در آن قانون بود - که منشأ یک سری تبعیض هایی بود - را حذف کند. پس می بینیم که این اصلاحات دارد به صورت تدریجی صورت می گیرد.

#### ○ رکود اقتصادی انگلیس

- باعث شورش هایی شد. علت این شورشها وضعیت بد اقتصادی و نارضایت های اجتماعی تابع آن بود. این فشارهای اجتماعی باعث شد که مجلس اعیان آن قوانین تبعیض آمیز خود را حذف کند. مثلاً در سال ۱۸۸۴ حدود ۶۰٪ مردان بالغ دارای حق رأی شدند. در سال ۱۸۸۵ **قانون بازتوزیع آراء** تصویب می شود.

#### ○ جنگ جهانی اول

- که باعث شد که این ۶۰٪ هم بشود ۱۰۰٪. قبلاً گفتیم که جنگ جهانی باعث ضعیف شدن استعمارگران شد و این جنگ در داخل این کشورها هم اثر گذاشت و قدرتش را کم کرد و در نتیجه قوانین تبعیض آمیز از بین رفت. مثلاً رؤسای اتحادیه ها به دولتی ها گفتند که اگر می خواهی ما برای شما در کارخانه ها اسلحه تولید کنیم شما باید به ما حق رأی بدهید. ولی هنوز فقط لردها می توانند وزیر یا نخست وزیر شوند. شدت جنگ جهانی اول خیلی زیاد بود به همین دلیل حتی زن ها هم کار می کردند. حالا زن ها هم گفتند که ما هم حق رأی می خواهیم. برای زن ها هم حق رأی قائل شدند ولی باز هم کف ثروت را شرط کردند. و البته باید مالیات هم بدهند و کسی که مالیات



بدهد می تواند رأی بدهد. بعد از جنگ جهانی اول زن ها می تواند حق رأی کامل بگیرند.

○ نظام پادشاهی در ابتدا به اعیان امتیازاتی می دهد. اختیارات را اعیان از پادشاه می گیرند. الان قدرت دست اعیان است. به تدریج توده ی مردم اعتراضاتی می کنند و طبقات جدید شکل می گیرد. اتحادیه ها تشکیل می شود. و از این طریق امتیازات نابحق اعیان را از بین می برند.

• چه طور شد که فرآیند در انگلستان تدریجی بود؟ چرا در انگلستان مجموع شورشها در حدی نبود که اقتصاد را نابود کند ولی در کشورهای دیگر اقتصاد از بین می رود؟

○ به خاطر این که اول مجلس اعیان شکل می گیرد و با پادشاه چانه می زند یعنی هر وقت پادشاه احساس خطر می کرد با اعیان چانه می زند تا فشارها را بخواباند. همین سازوکار بین مجلس اعیان و مجلس عوام بود. یعنی هر وقت اعیان احساس می کردند که احتمال وقوع انقلاب بالاست با نمایندگان عوام وارد مذاکره می شدند و یک سری امتیازاتی می دادند. این ساز و کار چانه زنی از وقوع شورش ها جلوگیری می کرد. پس کشورهایی که چنین اتفاقاتی در آن ها نیفتاده است یعنی قطعاً چنین سازو کاری نداشته اند.

○ از طرفی ممکن است یک سری بی رویه هایی هم در هنگام انتقام عوام از اعیان صورت بگیرد. وجود مجلس اعیان جلوی افراط کردن مجلس عوام را می گرفت. یعنی وجود این دو مجلس باعث می شد که نگذارند هر کدام افراط کنند.

○ دلیل این که اقتصادشان از بین نرفت این بود که حرکت به صورت تدریجی بود و در نتیجه این نبود که مردم دیگه کار نکنند.

• جمع بندی =» از روی ارائه ببین.

• این روند در بستری از تحولات گسترده به وقع پیوست که عبارتند از:

○ افزایش نابرابری =» کارگران یک حقوق کمی داشت و اکثر ثروت به صاحبان صنایع می رسید.

○ کارگران حاشیه نشین =» در شهر کارگر که در حاشیه ی شهر بود مالک چیزی نبود. در نتیجه هم انگیزه ی بیش تر و هم انسجام بیش تری برای اعتراض داشتند.

• بررسی آرژانتین (گذار ناپایدار از حکومت غیر دموکراتیک به دموکراسی)

بسم الله الرحمن الرحيم

- تحت تأثیر استعمار بوده است و فرآیند نا آرامی را طی کرده است و رفت و برگشت های بنیادی ای را طی کرده است.
- جنگ داخلی و درگیری های گسترده بر سر ساختار قدرت و نهادهای سیاسی وجود داشت
- این درگیری ها در دهه ی ۱۸۶۰ فروکش کرد. و در سال ۱۸۵۳ قانون اساسی اش نوشته شد. و اولین رئیس جمهورش در چند سال بعد تعیین شد. او سیاست هایی را در اقتصاد کشاورزی پیشه کرد که باعث کشور شد.
- یک سیستم اداری را طراحی م یکنند که باعث می شود یک دولتی شکل بگیرد که امورات جامعه را به عهده بگیرد و ل یقانون انتخابات یکه بر گزار شده بود ضعیف بوده و در نتیجه نفوذ اعیان زیاد بوده و می توانستند در نتایج انتخابات اثر بگذارند.
- بعد از او آقای سارمیتو به ریاست جمهوری می رسد که حزب او وقتی به قدرت می رسد شامل خیلی از اعیان بوده است و رد یتجه در فرآیند انتخابات تأثیر می گذارد و باعث م یشود که ه یک دیکتاتوری در آرژانتین شکل بگیرد.
- از این زمان تا ۵۰ سال به بعد طبقه ی اشراف حکومت را در انحصار خودش می گیرد.
- در ۱۷۸۹ یک جبهه ی مقابلی شروع به ایجاد می شود و یک روند اعتراضی شروع می شود ولی سرکوب می شوند. در نهایت در انتخابات سال ۱۹۱۰ طبقه ی حاکم که اوضاع را بحران می بیند موافقت می کند یک نفر از رهبران مدافعان اصلاحات سیاسی به قدرت می رسد
- او در سال ۱۹۱۲ قانون حق رأی مخفی را وضع می کند. در این سال دوباره یک پیشرفتی نسبت به آن عقبگرد شاهد هستیم. پس تا حالا یک رفت و برگشتی به لحاظ سیاسی در آرژانتین هست. ترس طبقه ی حاکم از تنش های اجتماعی و جلوگیری از انقلاب باعث شد که یک سری از اصلاحات را بپذیرند. حزب مخالف به تدریج قدرت بیش تری پیدا می کند و می تواند در انتخابات ظهور بیش تری پیدا کند. به تدریج قدرت طبقه ی حاکم د رانتخابات کم می شود در نتیجه ی این اصلاحات یک نفر خارج از طبقه ی اشراف به ریاست جمهوری می رسد.
- به قدرت رسیدن طبقه ی خمخالف باعث می شود که سیاست های خیلی ریادیکالی را علیه اسشراف تصویب مند مانند تقسیم اراضی و می گوید که نباید اراضی در انحصار اشراف باشد و همان که روی زمین کار می کند باید مالک باشد. این سیاست برای اشراف خیلی بد بود و در

نتیجه طبقه یاشراف به فکر کودتا علیه حکومت مردمی بیفتد و نظامی ها را می خرنند و نظام ی ها هم اقدام به کودتا می کند و البته در جهت حفظ منافع اشراف. در سال ۱۹۳۳ این کودتا موفق می شود که کودتای خونینی هم بوده است. و یک انتخابات فرمایشی هم برگزار می کند و اشراف به قدرت می رسند و این روند تا پایان دهه ی ۱۹۳۰ ادامه پیدا می کند ولی الان نظامی ها می گویند که چرا قدرت را به اشراف بدهیم و علیه اشراف کودتا می کنند. و در سال ۱۹۴۳ تمام قدرت آرژانتین در انحصار نظامی ها می شود. پس می بینیم که رازانتیمن مدام دارد سقوط می کند و سقوط طهای سنگینی هم می کند.

- وقتی فرمانده ی ارتش به قدرت رسید برای ایستادن مقابل اشراف سیاست حمایت از طبقه کارگر را تصویب می کند و در نتیجه باعث می شود که دستمزدها افزایش یابد و ارائه ی تأمین اجتماعی را پیش می گیرد و در نتیجه یک محسوبیت حداقلی به دست می آورد. دوباره هم در انتخابات بعدی هم رئیس جمهور می شود. حالا نظامی ها علیه نظام هایا کوتا می کنند و این روند کودتاها تا ۱۹۶۶ ادامه دارد و یک ژنرالی علیه ژنرالی دیگر. پس این کشور در قرن ۲۰ خیلی بی ثبات است.
- در ۱۹۶۶ یکی از ژنرال های به قدرت می رسد ولی در این دوره به دلیلی شکل گیری جنبش های اجتماعی حکومت حاکم با اعتراض ها روبرو می شود و در نتیجه کار به جایی می رسد که عوام ها علیه طبقه ی حاکم اعتراض و شورش کنند و در نتیجه در سال ۱۹۷۳ دوباره دموکراسی احیا می شود و رئیس جمهور برکنار شده به ریاست جمهوری می رسد.
- ولی دوباره کودتا می شود و در نتیجه بعد از دو سال دوباره کودتا ها شروع شده و رئیس جمهور از قدرت برکنار می شود. این دوره خیلی دوره ی خونینی هستند.
- راه اندازی یک حربه ی سیاسی بوده است چرا که می خواسته اند به بهانه ی جذب مخالفانش را بخوابانند.
- در جنگی که می خواستند مخالفان را سرکوب کنند، شکست یم خوردند و در نتیجه مردم سعی می کنند که

## بررسی سنگاپور (دیکتاتوری پایدار غیر سرکوب گر)

چهارشنبه، ۰۹ آوریل ۲۰۱۴

۰۶:۱۸ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- در این کشور ها چون مردم راضی هستند پس نیازی به سرکوب مردم ندارد. عربستان و کشورهای حوزه ی خلیج فارس نیز در این قسمت قرار دارند.
- تاریخ سنگاپور از زاویه ی داخل
  - یک انگلیسی جزیره ی سنگاپور را به عنوان مستعمرات بریتانیا ثبت می کند و اروپاییان به آن جا مهاجرت می کنند.
  - به علت موقعیت استراتژی ای که دارد تبدیلیه یه یکی از بنادر مهم دنیا می شود و بخش مهمی از تجارت دنیا از مسیر این جزیره می گذرد. در جنگ جهانی دوم به وسیله ی ژاپنی ها اشغال می شود و پس از ششگتی که در جنگ می خورد دوباره از آن جا خارج می شود و بریتانیا جایش را می گیرد.
  - در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ مردم شورش می کنند و بریتانیا مجبور می شود این کشور را به استقلال بشناسد و قانون اساسی را تصویب می کند. حزب اکثریت تشکیل می شود ساز و کار انتخابات را به هم می زند و سعی می کند افرادی را به مجلس بفرستد که مورد حمایت دولت هستند.
  - اتحادیه ها به دلیل این که در شرکت های مختلف تقسیم شدند ضعیف شدند و دولت به خاطر این که توانسته بود رفاه خاصی را ایجاد کند تقویت شده بود و در نتیجه سعی کرد اتحادیه ها را تضعیف کند و دوباره در انتخابات تصرف کرد.
  - در یک دوره ای سنگاپور تبدیل به یک حکومت فدراسیونی می شود مانند اتحادیه ی جماهیر شوروی ولی پس از مدتی دوباره مستقل می شود.
  - PAP: اسم حزب حاکم که بر اساس یک انتخابات کوچک اولیه به قدرت رسید و یک نظام تک حزبی ایجاد کرد و با سرکوب مخالفان آن را حفظ کرد.

## آفریقای جنوبی (دیکتاتوری پایدار سرکوب گر)

چهارشنبه، ۰۹ آوریل ۲۰۱۴

۰۶:۳۹ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- کشورهای دیکتاتوری پایدار سرکوب گر
  - مردم راضی نیستند و در نتیجه با سرکوب دیکتاتوری اش را حفظ می کند. مانند انقلاب ایران

- یک لایه ی واسط بین خودشان و مردم قرار داده بودند و به این وسیله کشور را به وسیله ی خود مردم اداره می کردند.
- بریتانیا به دلایلی، اداره ی آفریقای جنوبی را به سفید پوستان ساکن آن جا می دهد ولی باز سهم زیادی از منابع به انگلستان فرستاده می شود و همین طور قوانینی ضد سیاه پوستان تصویب می شود.
- به هر فرد یک کد ملی داده می شد که مشخص می کرد فرد متعلق به کدام گروه است و متناسب با آن کد با او برخورد می شد و امتیازات متفاوتیت داشتند. گاهی امکان داشت که در یک خانواده کدهای مختلفی وجود داشته باشد چرا که این مأمورین بودند که کد افراد را مشخص می کردند و در نتیجه دل بخواهی کد می دادند.

## فصل سوم: چارچوب تحلیل

چهارشنبه، ۱۶ آوریل ۲۰۱۴

۰۷:۳۵ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرا باسم ربك الذي خلق...

- به دنبال چارچوب های نظری هستیم که این روند های مختلف کشورها را تحلیل می کند.
  - آیا می توان این روندها را پیش بینی کرد؟
  - دقت کنیم که همیشه یک سری بستر هایی برای این اتفاقات وجود دارد ولی یک چیز کوچکی جرقه ای می شود تا انبوه این هیزم ها آتش بگیرد.
  - در این قسمت از درس می خواهیم این تاریخی از کشورها که مطالعه کردیم را از دیدگاه نظری بررسی کنیم.
- جامعه را برای سادگی به ۲ گروه تقسیم می کنیم و گروه بیش از ۲ گروه هستند:
  - طبقه حاکم: اشرافیت ثروتمند صاحب قدرت (اقلیت)
  - شهروندان عادی (اکثریت)
- فرض می کنیم که تعارض بین این دو گروه شکل می گیرد.

- دقت کنیم که اول کار همه ی حکومت ها غیر دموکراتیک بودند و ما حالا می خواهیم ببینیم که چه شد که دموکراتیک شدند.
- ممکن است در همه ی شکورها ای ن ۲ گروه نباشند ولی ویژگی همه شان این است که منابع ثروت و قدرت دست این ها است. و ویژگی گروه مقابل این است که از این ها بی بهره اند. پس مهم این است که منابع دست چه گروهی است
- شهروندا عادی به دنبال جبران و بازتوزیع این منابع هستند. می گویند به صورت نابرابر توزیع شده است و ما می خواهیم به نفع همه ی افراد جامعه بازتوزیع کنیم.
- اگر این بازتوزیع در مسیر صلح آمیز انجام بشود منجر به بازتوزیع عادلانه می شود
- ولی اگر صلح آمیز نباشد منجر به دعوا می شود
- این درگیری حالات مختلفی دارد: از صلح جویانه تا دعوا
- تضاد منافع، محور مهم برای چارچوب تحلیلی است که در ادامه ارایه می شود.
- بستگی به این که کدام گروه دعوا را به دست بگیرد می توان
- آیا دادن امتیازات مانع از انقلاب گروه مخالف می شود؟
- دموکراسی و نادموکراسی
- تیغ اُکان: باید این قدر این تیغ را به درخت بزنی و شاخه ها را بزنی که تنه ی اصلی وقوع پدیده ها معلوم شود. بعد از این که تنه ی اصلی مشخص شد می توان جزئیات را هم تحلیل کرد.
- فرض اول: تقسیم نظام های سیاسی به دو نوع دموکراسی و نادموکراسی
- برای سادگی کار ۲ نوع نظام را در نظر می گیرم: نظام مردمی و نظام دیکتاتوری
- همه ی این ساده سازی ها برای نشان دادن تنه ی اصلی است.
- هیچ دو دموکراسی دقیقا شبیه به یکدیگر نیستند.
- دو دموکراسی متفاوت: نظام ریاست جمهوری فرانسه و نظام پارلمانی
- منظورمان از دموکراسی یک استاندارد است که اگر آن نباشد حتی اگر اسما دموکراسی داشته باشد باز از نظر ما دموکراسی نیست. این استانداردها عبارتند از: انتخابات آزاد، ...
- حالا ببینیم در بریتانیا کی می توانیم به آن دموکراسی بگوییم

- در سال ۱۸۶۷، با این که انتخابات برگزار شده است ولی هنوز همه حق رأی ندارند

- این روند ادامه دارد تا این که در سال

- ما به دنبال عواملی هستیم که در آن لحظه ی خاص اثر می گذارد و باعث بروز اتفاق و رویداد خاص در آن زمان می شود. سؤال این است که آن عامل چیست که باعث شده آن رویداد در آن زمان رخ داده است نه در زمانی دیگر؟

چهارشنبه، ۳۰ آوریل ۲۰۱۴

۰۶:۱۴ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- تضاد طبیعی سیاست ها

- بیش تر سیاست های وضع شده تعارض توزیعی را پدید می آورند
- یک سیاست منجر به بهبود وضعیت یک گروه و زیان گروه دیگر می شود.
- این وضعیت به اصطلاح تعارض سیاسی است
- تعارضی که بر سر سیاست های وضع شده در جامعه رخ می دهد
- هر سیاستی، گروه برنده و گروه بازنده ای خواهد داشت. برنده ها موافقت و بازنده ها مخالفت می کنند و آن کسی که قدرت بیش تری دارد می برد.

- برای مثال با وضع نرخ مالیات بالا، گروه مرفه بازنده و گروه فقیر برنده به حساب می آیند.

- در شرایط عدم وجود تعارض، تجميع ترجیحات فردی جهت استخراج انتخاب اجتماعی بسیار آسان است.

- بیش تر فلسفه های سیاسی به این خاطر شکل گرفته که ما در چنین جهان ساده و بدون تعارضی زندگی نمی کنیم.

- اتخاذ هر سیاستی از سوی سیاست گذار یک تضادی دارد. این طبیعت سیاست است چرا که یک عده یا متضرر می شوند و یک عده ای هم منتفع و در نتیجه نمی توان جلوی آن ها را گرفت. مثلاً چرا نباید مردم را از یارانه گرفتن منصرف کرد مگر منفعی برای آن ها دارد.

- از آن جا که تضاد منافع همواره وجود دارد بنابراین یک جامعه همواره در فضای تضاد سیاسی قرار دارد.
- وجود فضای تعارض سیاسی به معنای محوری بودن بحث قدرت سیاسی است.
- گروه برخوردار از قدرت سیاسی بیش تر، می تواند منفعت بیش تری از سیاست های حکومت ببرد.
- پس فکر نکنیم که سیاست گذار ما نمی خواهد و یا نمی داند که باید فلان سیاست را وضع کند بلکه می داند ولی نمی تواند، به ۲ دلیل
  - یا خودش ذی نفع است
  - یا ذی نفعان صاحب قدرتی وجود دارند که نمی گذارند.
- قدرت سیاسی ( = قدرت اعمال یک سیاست که بتوانی مشوقاتی برای اجرا و تنبیهاتی برای عدم اجرای آن وضع کنی)
  - رسمی: از مسیر نهادهای رسمی سیاسی تبیین می شود. مثل دولت، مجلس، ...
  - غیر رسمی: از مسیر نهادهای رسمی نیست. مثلاً از طریق فرهنگ یا عرف است. مثلاً مرجع تقلید قدرت سیاسی دارد. و یا دانشجویان قدرت سیاسی غیر رسمی دارند.
- اگر دولتی نباشد یک خلأ قدرتی به وجود می آید که بر سر آن دعوا می شود. یک قدرتی باید باشد که قاعده ی رقابت را تعیین کند.
- دولت باید قاعده مند باشد طبق قواعدی روی کار بیاید و طبق قواعدی عمل کند. مثلاً باید ریز حقوق دفتر ریاست جمهوری معلوم باشد. سایت کاخ سفید ریز دستمزد رئیس جمهور تا یک کارمند ساده را زده است.
- بدون ملاحظه ی هیچ شخص خاصی باید استانداردها را ملاحظه کنیم. مردم باید بدانند که چه هزینه هایی را پرداخت کرده اند.
- از آن کسی که دارد بگیریم و بدهیم به آن کسی که ندارد. اما در این جا هم یک سری ذی نفع وجود دارد.
- نمی توان یک عده ی اقلیت خاص را ملاک تصمیم گیری قرار داد. یک عده ای را باید با تشویق و یک عده ای را با مجازات انگیزه مند کرد. در یارانه ها نه تشویقی بود و نه تنبیهی در نتیجه مردم هم استقبال نکردند.



تخریب خلاق: یک سازوکار جدیدی می‌خواهد بیاید روی کار در نتیجه سازوکار قبلی را از بین می‌برد. ولی این سازوکار جدید خلاقانه است و یک چیز جدیدی است. این فرآیند جدید موجب می‌شود که سیستم قبلی به هم بریزد. کسانی که در سیستم قبلی منتفع بودند مخالفت می‌کنند با سیستم جدید. در نهادهای بهره‌کش این گونه است و در نتیجه نظام ارتقا پیدا نمی‌کند و در همان سیستم بسته‌ی خودش باقی می‌ماند. عنصر کلیدی تخریب خلاق، رقابت است که در بستر حقوق مالکیت شکل می‌گیرد. یک سری از حقوق است که نمی‌توان آن را حفظ کرد مانند این که کسی علم اقتصاد را رشد دهد و به یک نکته‌ی جدید برسد. در این جا باید دولت از او حمایت کند. باید این فعالیت‌های او و این عمری که صرف این علم جدید کرده است را تأمین مالی کند.

چهارشنبه، ۳۰ آوریل ۲۰۱۴

۰۶:۵۶ ب.ظ

بسم الله الرحمن الرحيم

• این که می‌گوییم باید ساختاری طراحی شود که کسی نتواند زیاده‌خواه باشد و نهادهای بهره‌کش وضع کند آیا تضادی با بحث‌های اسلامی ندارد که ما می‌خواهیم در اسلام بحث‌های تربیتی و انگیزه‌ای صحیح را ترویج دهیم؟

○ نگاه خرد و کوتاه مدت: پاسخ این است که بله، ما در اسلام به دنبال ترویج انگیزه‌های صحیح هستیم ولی **بالاخره** یک عده‌ای هستند که زیاده‌خواه هستند. پس باید یک ساختاری باشد که جلوی این زیاده‌خواهی‌ها را بگیرد. ولی از آن طرف هم باید بحث‌های تربیتی دنبال شود و روی افراد کار شود. یعنی ما باید هزینه‌ی زیاده‌خواهی‌ها را زیاد کنیم تا کسی به فکر زیاده‌خواهی نیفتد.

○ نگاه کلان و بلند مدت: از آن طرف نقش نهادها بر سیستم هم مهم است. به این معنی که وقتی یک نهاد بهره‌کشی وجود داشته باشد حتی اگر یک فرد بسیار سالم هم در آن قرار گیرد مجبور می‌شود که اقدامات زیاده‌خواهانه انجام دهد.

روابط بین کشورها

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرا باسم ربك الذى خلق ...

• تغییراتی که در کشورهای مختلف روی می دهد بر کشورهای دیگر نیز تأثیر می گذارد که ممکن است تهدید باشد یا فرصت. پس ما باید متوجه این تغییرات باشیم تا بتوانیم مقابله ی درست با آن را بکنیم. اگر دیر بفهمیم، دیر به فکر می افتیم و در نتیجه نمی توانیم تمهیدات لازم را پیش بینی کنیم. این که صرفاً بگوییم دنیا دنیای بدی شده است مشکلی را حل نمی کند و آن ها پیشروی خواهند کرد. از آن طرف نیز نمی توانیم از فرصت ها استفاده کنیم.

- گام اول: شناخت تغییرات
- گام دوم: پیش بینی برای استفاده از فرصت ها و مقابله با تهدیدات
- در این درس ما فقط توانستیم تغییرات و جریان ها را بشناسیم.
- شناخت روندها و جریان ها

## ۱. ظهور ابرقدرت آمریکا

○ ظهور یک ابرقدرت بزرگ به دلیل این که همه چیز برای ظهور این ابرقدرت مهیا شده بود. البته تا قبل از جنگ جهانی دوم انگلستان ابر قدرت دنیا است. ولی یک اتفاقی باعث می شود آمریکا جای بریتانیا را بگیرد و آن جنگ جهانی دوم است که باعث تخریب شدید اروپاییان می شود در حالی که آمریکا خارج از این جنگ بود و در نتیجه به او ضرری نرسید و در نتیجه یک فضای خلأی را برای رشد سریع آمریکا مهیا می کند. یعنی یک خلأ قدرت پیدا شد و آمریکا از این خلأ نهایت استفاده را کرد. از آن طرف جهان اروپایی به شدت تخریب شده بود و حالا بعد از جنگ می خواهد بازسازی کند و در نتیجه به امکانات آمریکا نیاز شدید دارد. پس تقاضای زیاد و عرضه ی زیادی پیدا شد. اروپایی ها از بانک های آمریکایی وام گرفتند و وبا استفاده از آن از کارخانجات آمریکایی وسایل لازمشان را خریدند. این فرآیند حدود ۳۰، ۴۰ سال طول کشید. پول آمریکا دلار بود و این وام گرفتن باعث شده بود که یک جریان گردش دلار بین آمریکا و اروپا شکل بگیرد. مدیریت این گردش دست بانک مرکزی آمریکا است. برای تثبیت این ساز و کار یک همایشی برگزار شد به نام برتون وودز که

نمایندگان اروپایی و آمریکایی جمع شدند. یک کشور با استفاده از دلار مخالفت کرد. کینز نماینده ی انگلستان در این دیدار بود که تنها رأی منفی را داد. در نهایت دلار به عنوان مبنای مبادلاتی انتخاب شد.

○ پس می بینی؟م که آمریکا کشوری قدرتمند شد و اروپا هم ضعیف شده بود و آمریکا قدرت خودش را بعد از جنگ جهانی تثبیت کرد.

○ حالا کشورهای اروپایی در آن دیدار گفتند که باید یک پشتوانه ی قوی برای این دلار باشد و آمریکا این را قبول کرد و گفت که به ازای هر ۳۵ دلار یک اونس طلا بابت آن پردازد. این روش تا سال ۱۹۷۰ برقرار بود ولی از آن سال به بعد این قاعده به هم خورد و نیکسون رئیس جمهور آمریکا گفت دیگه ما به این قاعده پایبند نیستیم. دلیلش این بود که آمریکا دیگر نمی توانست طلا تأمین کند به چند دلیل

- سخت بودن کشف منابع طلا و استخراج آن و کم بودن این منابع
- شک قیمت نفت و افزایش آن و در نتیجه آمریکا این قدر دلار نداشت که بتواند نفت وارد کند

○ در نتیجه گفت که ما دیگر طلا نداریم. گفت پشتوانه ی دلار، کالاهای ما است و در واقع اقتصاد ما است چرا که طلا هم یک کالا است. هر کسی دلار دارد بیايد فناوری های ما را بخرد.

○ حرفش منطقی بود ولی عملکردش چیز دیگری بود

○ دنیا چاره ای نداشت که این حرف را قبول کند چرا که دیگر همه ی دنیا دلار داشتند و ذخیره ی دیگری نداشتند.

○ آمریکا بریا مدیریت این جریان مالی یک سری نهادهای بین المللی مالی مانند صندوق پول، بانک جهانی و ... راه اندازی کرد که دیگر کشورها هم در آن سهم بودند.

○ پس دنیا به سمتی می رود که یک ابرقدرتی صاحب دنیا می شود و پولش می شود پول معیار و ... یعنی تا این حد قدرت پیدا می کند. حتی درآمدهای مازاد کشورها چون به دلار است در نتیجه در بانک های آمریکا ذخیره می شود چرا که فقط این بانک ها می توانند حساب های دلاری باز کنند. این طبیعت اقتصاد بعد از جنگ جهانی دوم است. نهادهای بین المللی هم با مدیریت آمریکا تأسیس می شود.

- حالا خود آمریکا دچار کسی تجاری می شود این کسری برای سال های طولانی ادامه دارد ولی دنیا نگران این کسری نیست چرا که می داند می تواند این کسری را پرداخت کند چرا که همه ی سرمایه های دنیا پیش آمریکا است.
- دولت آمریکا الان ۱۶ تریلیون دلار به بانک مرکزی بدهکار است. یعنی دولت از بانک قرض گرفته است. یعنی باید بانک مرکزی باید دلار چاپ کند. در نتیجه باعث می شود که ارزش دلار پایین آید. حالا چرا دولت این کار را می کند؟
  - دلاری را که گرفته حالا می خواهد برای بار اول خرج کند. وقتی وارد اقتصاد شود تازه شروع می شود که قیمت ها افزایش یابد. پس دفعه ی اولی که دولت شروع می کند به خرج کردن هنوز قیمت ها پایین است در نتیجه به نفع دولت می شود. حالا از این جا به بعد هر کسی می خرد قیمت افزایش یافته است. پس از تورم ایجاد کردن یک گروه هایی سود می برند. اول از همه خود دولت سود می برد. دولت خوشحال است چرا که از هیچی رفته کلی خرید کرده است. البته در بلند مدت به ضرر کل اقتصاد خواهد شد. این یک نوع مالیات به نفع دولت شد که اصطلاحا در اقتصاد می گویند مالیات تورمی. مسکن مهر در اقتصاد ما نیز همین گونه بود که دولت پول چاپ کرد و مسکن ساخت. آن پیمانکاران از آن دسته ای هستند که تازه پول به دستشان رسیده است و در نتیجه به نفعشان شد ولی به ضرر کارگران شد.
- حالا به تدریج اروپاییان خودشان را بازسازی کردند و به فکر افتادند که خودشان یک پولی ایجاد کنند تا دیگه از دلار استفاده نکنند. اتحادیه ی اروپا را تأسیس کردند و در سال ۲۰۰۰ یورو را ایجاد کرد. که البته باز در این جا انگلستان مخالفت کرد چرا که وقتی یورو را قبول کند دیگر باید تحت بانک مرکزی اتحادیه قرار گیرد و بانک مرکزی خودش قدرتی ندارد و نظارت بر یورو دست خودش نیست.
- خب این جریان اول جریان خوبی نیست.

## ۲. جهانی شدن

- اتفاقاتی است که ناشی از فناوری رخ داده است. مرز ها دارد برداشته می شود. همه نوع مانع فیزیکی و مجازی دارد برداشته می شود. مثلا ویزاها دارد برداشته می شود. برای مثال درصد استفاده ی مردم از اینترنت به شدت زیاد شده است و در بخشی از جهان مردم بدون اینترنت

نمی توانند زندگی کنند. و یا مثال دیگر برداشته شدن تعرفه ها برای کالاهای وارداتی است که الان متوسط جهانی ۲۰٪ است ولی در ابتدا ۱۰۰٪ بود.

### ۳. تغییر از جنگ نظامی به سمت جنگ اقتصادی

○ درگیری ها قبلا بر سر نفت و خاک بود ولی امروزه کم رنگ شده است. امروز کشورها به دنبال اقتصاد و فتح بازار کشورهای دیگر هستند. این هم یک روند و جریان است. دیگر صرف داشتن نفت مهم نیست. مثلا ژاپن نفت ندارد و نفت ما را می خرد و بهترین کالاها را تولید می کند و به خودمان می فروشد!

○ زمین رقابت و جنگ امروزه، بازار است. یعنی می بینیم که بیش تر هم با هم ارتباط پیدا می کنند.

○ اگر بازار ما فتح شد بدانیم که خاکمان فتح شده است. اگر واکنشی نشان ندادیم بدانیم که متوجه این روند نشده ایم. ولی اگر احيانا و خدایی ناکرده یک وجب از خاکمان را کسی بیاید اشغال کند همه ی ما ها زندگی مان را تعطیل می کنیم و می رویم دفاع ولی این جنگ را نفهمیده ایم. یعنی استقلالمان را از دست داده ایم!!!! برای همین است که تحریم ها اثر کرده است.

• برآیند این سه جریان این است که ابزار جنگ هم عوض می شود. در حوزه ی اقتصاد سیاسی بین الملل ابزار جنگ می شود تحریم. چرا که فضای جنگ اقتصاد بود. می بینیم که آمریکا حاضر نیست با روسیه بجنگد بلکه تحریم می کند. یعنی تمام ابزارهای اقتصادی را از ما دور می کند و در نتیجه ...

#### ○ ۲ مدل تحریم مدرن

##### ۱. جامع

□ یعنی همه ی حوزه ها

□ هدف این دسته تحریم ها، براندازی است.

##### ۲. هوشمند: فقط در حوزه ی فناوری

• سازمان ملل فقط در حوزه ی فناوری (هسته ای) ما را تحریم کرد ولی آمریکا در همه ی زمینه ها. حالا آمریکا باید چانه زنی می کرد که بقیه ی کشورها را به اجماع برساند علیه ما. حتی کشورهای دوست ما مانند عراق نیز در تحریم ها با آمریکا همکاری کرد چرا که اقتصادش وابسته به آمریکا بود. پس علیه ما اجماع شد. حتی چین و روسیه نیز که با ما

متحد بودند علیه ما رأی دادند و حتی رأی مثبت دادند نه رأی ممتنع. حالا وقتی به این جا می رسد که همه علیه ما می شوند دیگه ما نمی توانیم کاری کنیم. کار اوباما این اجماعی بود که ایجاد کرد.

- روند این اجماع

□ ابتدا با اروپا که خرید نفتش از ما را در طی یک بازه ی ۶ ماهه قطع کند  
□ همین طور قطع فروش نفت به چین و هند و ... دلیلش هم این بود که این ها تجارت زیادی با آمریکا داشتند و نمی خواستند آن را از دست دهند.

- پس می بینیم که اقتصاد قدرت تحمیل بالایی دارد.

- ساز و کار تحریم

- اسلاید ۲۷

- روضه

- ما خودمان یک کارایی را با دست خودمان انجام می دهیم و بعد به جوان ها گیر می دهیم که چرا این طور رفتار می کنید و چرا این طور لباس می پوشی و چرا حجاب رو رعایت نمی کنی. مثلاً ۱۵۰ تا فیلم اروپایی و آمریکایی دوبله می کنیم و در بازه ی فشرده ی عید نمایش می دهیم. آن وقت انتظار داریم چنین رفتارهایی بروز پیدا نکند و هیچ اثری از آن فیلم ها نگیرند.

- باید این روند ها را پیش بینی کنیم.

- فروش نفت ما به نصف رسید. یعنی ضرری که از این لحاظ به ما وارد شده است خیلی خیلی خیلی کم تر از آن وقتی است که دشمن یک موشک به تهران بزند ولی کسی هیچی نمیگه. هیچ کسی اعزام به جبهه نمیشه. هیچ دانشگاهی امتحانات و کلاس ها رو تعطیل نمیکنه. خوابِ خوابِ خوابِ ...

- روزی حدود ۵۰۰ موشک کروز در حوزه ی اقتصاد دارد پرتاب می شود.

- ما در این جنگ شهید هم داده ایم، بیمارهایی که به خاطر تحریم دارو فوت شدند.

- در این جنگ اسیر هم داریم، نیروهای کار بیکار که اسیر بیکاری شده اند.

- فرمانده هان این جنگ مدیران بنگاه های اقتصادی هستند.

- ناوهای آمریکایی دیگر هیچ ارزشی ندارد. ناوهای امروز، گوگل است. گوشی های تلفن همراه است.

سایت OFAC گزارش های آثار تحریم بر ایران را نشان می دهد.